

معادلات جدید جهانی و منطقه‌ای؛

جایگاه بایسته ایران کجاست؟

فرع را چسبیده بودند، بی توجه به اهداف نهانی و نهانی آمریکا و اسرائیل، به خیال خود، ترتیبات امنیتی ویژه‌ای را تدارک دیدند:

... در مارس ۱۹۹۱ که مدت زمان اندکی از پایان جنگ دوم خلیج فارس گذشته بود، محوری به نام «بیانه دمشق» میان کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس و کشورهای سوریه و مصر برای همکاری مشترک به وجود آمد. به موجب این بیانه، مقرر شد کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، به کشورهای سوریه و مصر، به منظور توسعه اقتصادی کمک کنند و مصر و سوریه درازای این کمکها، نیروی نظامی به کشورهای خلیج فارس اعزام نمایند تا در مواقع لزوم، از امنیت این کشورها دفاع کنند. دو ماه از تاریخ امضای بیانه دمشق نگذشته بود که کویت با امضای یک پیمان نظامی دو جانبه و مستقیم با آمریکا، این بازی را بگلی در هم ریخت و نقش نظامی سوریه و مصر را در خلیج فارس منتهی ساخت و به حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس مشروعیت بخشید.

سپس، کشورها و اعضای دیگر شورای همکاری، از کویت پیروی کردند و با امضای پیمانهای نظامی با آمریکا، به حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس جنبه قانونی دادند. امضای این پیمان بیانگر آن است که حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس، در هوا و زمین و دریا، توسعه یافته و پوشش امنیتی آمریکا، جایگزین پوشش امنیتی اعراب شده است. البته اگر هنوز امنیتی برای اعراب باقی مانده باشد. براین اساس، بیانه دمشق متزلزل شد و در دسامبر ۱۹۹۳، خبر لغو نهانی بخش امنیتی بیانه دمشق اعلام گردید و اثری از آن برجا نماند. در واقع، بخشهای امنیتی منطقه مشخص شد. آمریکا در خلیج فارس حضور یافت و اسرائیل در دریای مدیترانه و منطقه جنوب شرقی جهان عرب و سهمی هم در شمال این منطقه به ترکیه داده شد.^(۱)

با وجود این تحول شگرف، نه رهبران عرب به خود آمدند، و نه رهبران اروپای غربی که دارای منافع حیاتی در منطقه هستند به تحركات بعدی بهای کافی دادند. هر دو گروه انعقاد قرارداد موسوم به توافق «غزه- اریحا» را که در واقع مکمل توافقهای موسوم به

توانست از این موقعیت برای کسب حداکثر امتیاز سود جوینیم؟

•••••

از کمپ دیوید تا حضور اسرائیل در ترکیه و عمان راه درازی طی شد.

در پایان این راه بود که نیات نهانی زمامداران تل آویو و واشنگتن بر جهانیان آشکار شد. در این دوره طولانی هم پیمانان غربی ایالات متحده در همان مسیری ره پیمودند که واشنگتن آرزوی آن را داشت. آنها در جنگ عراق علیه ایران، جنگ نفتکشها، اشغال کویت بوسیله عراق و سپس لشکرکشی به خلیج فارس همراه و همگام با ایالات متحده بودند. اروپای غربی- جز در موارد استثنائی- از سیاستهای واشنگتن دنباله‌روی می‌کرد.

کشورهای عربی هم نه از جنگ ۱۹۶۷ درسی آموختند، نه از نتایج واقعی و نهانی تجاوز عراق به ایران و نه هم از لشکرکشی آمریکا و متحدانش به خلیج فارس. کمتر کسی از رهبران عرب بود که پرسد: سرانجام چه خواهد شد؟ اسرائیل گام به گام پیش می‌آید و ما گام به گام عقب می‌نشینیم، اما این عقب‌نشینی پایانی هم خواهد داشت؟

در پایان جنگ دوم خلیج فارس (لشکرکشی آمریکا و متحدانش به خلیج فارس برای بیرون راندن عراق از کویت) نیز کسی نپرسید حال که عراق نیروی تهاجمی خود را از دست داده و به لطف قطعنامه‌های سازمان ملل مردمش به گرسنگی مزمن محکوم شده‌اند، و ایرانیان جز پرداختن به ترمیم ویرانیهای جنگ برای امور دیگر مجال و امکائی ندارند، مانندگاری ارتش و ناوگان ایالات متحده در خلیج فارس را با چه دلیل قابل توجیهی می‌توان تبیین کرد؟

اما هنگامی که پای مصالحه‌های خیالی پیش آمد رهبران عربی- عموماً با ساده‌لوحی به مادرید سرازیر شدند تا از صلح فراگیر با اسرائیل سهمی ببرند. در همان اوان رهبران شورائی که اصل را رها کرده و



محمد حیدری

دگرگونیهای بنیادین در روابط سیاسی- اقتصادی جهان در شرف وقوع است. ما هم اینک شاهد چرخش‌ها و رویکردهای تعیین کننده‌ای هستیم. معادلات جدیدی جایگزین معادلات قبلی می‌شود. قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای مواضع خویش را تغییر می‌دهند. هم پیمانان دیروز به معارضه و مخاصمه با یکدیگر سرگرم می‌شوند و در نقطه مقابل، کشورهای که روابط خصوصت‌آمیز دارند به همکاری و هم‌گرایی با یکدیگر متمایل خواهند شد.

در شرایط کنونی مرکز ثقل این تغییرات و رویکردها خاورمیانه- بویژه در خلیج فارس- است. از این رو شناخت ماهیت رویدادهایی که در راهد، ما را در گزینش بهینه‌ترین خط مشی‌ها برای حفظ منافع و امنیت ملیمان یاری می‌دهد.

اروپای غربی از یکه‌تازی و زیاده‌خواهی ایالات متحده آمریکا به ستوه آمده است. جهان عرب سرخورده است و احساس خطر می‌کند. جمهوری فدراتیو روسیه می‌رود تا بار دیگر فراتر از مرزهای امنیتی خویش ایفای نقش کند.

جهانی که پس از فروپاشی شوروی و پیروزی آمریکا در جنگ خلیج فارس ساماندهی شده بود در آستانه از هم پاشیدن است.

در این فروپاشی یکی از استثنائی‌ترین موقعیت‌ها برای کشور ما ایجاد خواهد شد. اما آیا خواهیم

«مادریده» اسلوی یک» و «اسلوی دوه» بود و به موجب آن شرایط اعطای خودگردانی به فلسطینی‌ها مشخص شد، نظاره کردند. حتی:

«پیش از دو هفته از امضای توافق‌نامه غزه-اریحا گذشته بود که آمریکا علاوه بر صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، نمایندگان بیش از ۴۸ کشور جهان را در واشنگتن گرد هم آورد تا با شرکت در یک کنفرانس اقتصادی و مالی، به آفرینش اسرائیل بزرگ اقتصادی در خاورمیانه به جای اسرائیل بزرگ جغرافیائی کمک کنند»^(۲)

اما محدوده این اسرائیل بزرگ اقتصادی را چه سرزمین‌هایی تشکیل می‌دهد؟ جواب را نزدیک به ۱۵ ماه قبل یک لبنانی داده بود:

«پس از پایه‌ریزی بنای توافق غزه-اریحا در فلسطین، بجز اردن هیچ مانع جغرافیائی فراراه احداث راه آهن مستقیم میان بندر حيفا در فلسطین در ساحل مدیترانه با خلیج فارس باقی نماند. با امضای توافق‌نامه سازش بین اردن و اسرائیل، این امکان برای تل‌آویو فراهم شد تا طرح احداث راه آهن مستقیم میان بندر حيفا در فلسطین و تنگه هرمز را مورد بررسی قرار دهد... با احداث این راه آهن، مسافت میان دریای مدیترانه تا تنگه هرمز، به نصف تقلیل خواهد یافت و کانال سوئز ارزش خود را از دست خواهد داد. همچنین نباید فراموش کرد که در سالهای آینده، کشورهای جنوب شرقی آسیا و خاور دور، موقعیت قابل توجهی در بازار جهانی کسب خواهند کرد و چنانچه اسرائیل در سلطان‌نشین عمان برای خود جای پائی باز کند، از این راه قادر خواهد بود با هزینه کمتری به خاور دور دسترسی پیدا کند»^(۳)

سفر رئیس دولت وقت اسرائیل در فروردین سال جاری به عمان و قطر، و همزمان، انعقاد پیمان همکاریهای نظامی بین تل‌آویو و آنکارا صحت این پیش‌بینی را به اثبات رساند. البته در این فاصله تحولات دیگری هم در منطقه بوقوع پیوست که اعراب را متوجه حقایقی کرد که تا آن زمان تمایلی به توجه آنها نداشتند.

اسرائیل از انجام حداقل تعهدات خود نسبت به سرزمین خودگردان فلسطین سرباز زد. شعار «صلح در برابر زمین» را که مبنای مذاکرات سوریه-اسرائیل قرار داده شده بود انکار کرد، و در مجموع فقط امتیاز گرفت، اما امتیازی نداد.

رویای صلح برای اعراب خیلی زود به پایان رسید. مصریها دریافته‌اند از یک کشور درجه اول جهان عرب، به مرتبه نازلی سقوط کرده‌اند. آنان دیگر همان نقشی را نداشتند و ندارند که پس از امضای قرارداد کمپ دیوید و تا زمان امضای پیمان غزه-اریحا داشتند. همزمانی قراردادهای اسرائیل با ترکیه و عمان، اعراب را تکان داد: این تنها سوریه نیست که از دو سو (ترکیه و اسرائیل) تحت فشار است. این عراق نیست که شمال آن در معرض حملات مداوم ارتش ترکیه

است. اکنون مجموعه دولتهای عربی فشار مهارنشده یک تهدید جدی را احساس می‌کنند، زیرا اندکی پس از همپیمانی عمان و ترکیه با اسرائیل، حزب لیکود سرنده انتخابات می‌شود و رهبر جدید اسرائیل-نتانیا هو-برخلاف اسلافش حتی زحمت دو پهلو سخن گفتن را هم متحمل نمی‌شود. او صریحاً امکان عقب‌نشینی از اراضی اشغالی، یا متوقف کردن شهرک‌سازی در اراضی اعراب را نمی‌کند.

چسبن است که در جنوب خلیج فارس، شیخ‌نشینها هم تهدیدهائی را احساس می‌کنند، اما برای آنکه کانون واقعی تهدید آشکار نشود، ناگهان ستاریوی مداخله ایران در امور بحرین بر ستاریوهای قبلی (تروریسم، سلمان رشدی و...) افزوده می‌شود.

اینک، و قبل از ادامه این قسمت از بحث سوالی مطرح است: آیا دستگاه دیپلماسی کشور ما درباره این تحولات گمانه‌زنی کرده بود؟ آیا می‌توانست حدس بزند در فروردین سال ۱۳۷۵ اسرائیل منطقه بحران را از مرزهای خویش به مرزهای ما نزدیک می‌کند؟

پاسخ این پرسش میزان دقت دستگاه دیپلماسی ما را باز می‌نماید. وقتی حدود ۱۵ ماه قبل یک استاد دانشگاه از اهالی لبنان حضور اسرائیل در عمان-در آن سوی تنگه استراتژیک هرمز-را پیش‌بینی می‌کند، و پیش‌بینی او در یک نشریه داخلی هم انعکاس می‌یابد، طبیعاً باید متوقع بود واکنش‌های به موقع و درخور نشان داده می‌شد.

ما و جهان عرب

اما بخش آخر برنامه دراز مدّت ایالات متحده و اسرائیل عواقب سزنی برای ایشان نیز داشته است. دنیای عرب اعتماد خویش را به صداقت واشنگتن از دست می‌دهد. سوریها شدیداً احساس خطر می‌کنند، مصریها مغیوب و سرخورده‌اند، عربستان طعم ناآرامی‌های داخلی را بیشتر خواهد چشید. سایر کشورهای عربی اگرچه آشکارا تظاهر نمی‌کنند، اما بهر تقدیر دیگر به آمریکا اعتماد پیشین را ندارند.

ناآرامی‌های بحرین نشانه‌ای از ناخوشنودی ساکنان کرانه جنوبی خلیج فارس است. این ناخوشنودی دیر یا زود گسترش خواهد یافت. هیچ فرد یا کشور مغیوب شده‌ای ساخت خود را فراموش نمی‌کند.

صاحبان اندک عقل سلیمی هم می‌توانند به این نتیجه‌گیری برسند که وقتی یک زورمند با مطیع‌ترین طرفدار خویش کاری کرد که ایالات متحده با مصر کرد، تکرار آن برای کشورهای کم توان‌تر آسان‌تر است.

رفتار اخیر ایالات متحده و اسرائیل، اعراب را شگفت‌زده و متحیر کرده است. آنها اکنون این آمادگی را دارند که روی نیروهای منطقه‌ای بیش از نیروهای بیگانه حساب کنند. بنابراین دیگر آن زمینه روانی در این کشورها نیست که به اتکای آن بتوان ایران را

کشوری توسعه طلب معرفی کرد یا هر اقدام خرابکارانه‌ای را به آن نسبت داد.

شاید بتوان بحرین را شاهد مثال آورد.

در پی ناآرامی‌های اخیر این کشور که شدیداً هم به عربستان سعودی وابسته است، کوشش‌های فراوانی انجام شد تا ایران عامل دامن زدن به این ناآرامی‌ها معرفی شود؛ اما دیدیم اعراب چون گذشته که این قبیل تبلیغات را باور می‌کردند، این بار موضوع را جدی نگرفتند و حتی دخالت سوریه برای پایان دادن به جنگ تبلیغاتی در کشور خیلی زودتر و آسانتر از آنچه گمان می‌رفت، نتیجه بخشید.

در شرایط جدید، هوشمندی دیپلماتیک ما می‌تواند سوء تفاهم‌های القاء شده به اعراب را خنثی کند. باید به اعراب تفهیم کرد وقتی ما علی‌رغم تحمیل یک جنگ هشت‌ساله از سوی عراق نه تنها چشم‌داشتی به اراضی این کشور نداریم، بلکه سرسختانه با تجزیه آن هم مخالفت می‌ورزیم، چگونه می‌توانیم چشم طمع به اراضی دیگر کشورها داشته باشیم.

دستگاه دیپلماسی ایران باید به شیخ‌نشین‌ها تفهیم کند طرح دعاوی ارضی به سود هیچ کس نیست. نه به سود امارات است که مدعی ابو موسی و تنب‌ها شود و نه به سود قطر و بحرین است که بر سر حاکمیت بر مجمع‌الجزایر حواری با هم به مجادله برخیزند.

نمی‌توان امیدوار بود حکام ریاض بخواهند و یا بتوانند از اتکای خود به حمایت‌های واشنگتن صرف‌نظر کنند، اما این یک واقعیت است که از این پس ریاض قادر نیست به سهولت گذشته به عنوان عامل رهبری سیاست‌های دیگران در کشورهای عربی ایفای نقش کند.

اشتباه واشنگتن و تل‌آویو فرصتی بی‌نظیر برای کشور ما بوجود آورده است.

ما دو دهه بیشترین فشار سیاسی و نظامی را از جنوب متحمل شده‌ایم. اینک فرصتی پیش آمده، که اگر بتوانیم از آن نیک و حساب شده استفاده کنیم، می‌توانیم روزی را شاهد باشیم که دیگران، همزمان با ما، این پرسش را مطرح کنند که ناوگان آمریکا در خلیج فارس چه می‌کند؟

اگر بخواهیم، و اگر خردمندی و خویشتن‌داری و انسجام در تصمیم‌گیری پشتوانه تمایلیمان باشد می‌توانیم هم حضور اسرائیل در آن سوی تنگه هرمز را خنثی کنیم، و هم به تهدید نظامی موجود در خلیج فارس پایان دهیم.

بخش دیگر معادله

در شماره ۶۳ همین ماهنامه، و در همین بخش نوشتم:

«جهان نخواهد پذیرفت گلوگاه خلیج فارس با دستی که از ساحل جنوبی آن [عمان] دراز شده است، فشرده شود. هم به دلیل نفتی که از این گلوگاه خارج

می‌شود و هم به دلیل کالاهای ساخته شده‌ای که از همین گلوگاه به کشورهای واقع بر دو ساحل آن فروخته می‌شود و فروش آنها برای ادامه گردش صنعت و اقتصاد بسیاری کشورها حیاتی است.

مفهوم واقعی این نظریه زمانی که میزان اتکای اروپای غربی، ژاپن و بره‌های آسیا را به نفت خلیج فارس و خلور میانه بطور اعم - از یک سو، و بازار فروش کالای مختلف در همین منطقه را، از سوی دیگر مد نظر قرار دهیم آشکار خواهد شد.

اگر اهداف نهانی ایالات متحده آمریکا و اسرائیل

تحقق یابد، و تنگه هرمز سر بل عملیاتی (چه نظامی و سیاسی و چه اقتصادی) آنها شود سهم قدرت‌های اقتصادی جهان از این بازار چه خواهد بود؟ در آن روزگزار آنها خواهند توانست علاوه بر بازارهای پرسود این منطقه، به بازارهای آسیای میانه و خاور دور دسترسی بی‌مانع و وادع داشته باشند؟ خواهند توانست به ادامه بلاوقفه جریان نفت دل بیندند؟

همانطور که در مقاله شماره ۶۳ نوشتیم یک تشنج ساختگی در تنگه هرمز (که می‌تواند به حساب ایران یا عمان یا حتی اسرائیل گذاشته شود) لوب‌های غربی و غول‌های شرق آسیا را به زانو در خواهد آورد.

بنابراین تعجب‌آور نیست که اندکی پس از اعلام حضور اسرائیلی‌ها در عمان و ترکیه اروپای غربی خشن‌ترین موضع‌گیری را علیه آمریکا می‌کند.

بهانه ظاهری این موضع خشونت‌بار شروع اعمال تحریم‌های ثانویه علیه کویا، لیبی و ایران است. حتی انگلستان که وفادارترین متحد آمریکاست در این موضع‌گیری با بقیه اروپائیان همگام شد و وزیر تجارت و صنعت آن گفت: «دولت انگلیس به تنهایی و با همکاری متحدان تجاری آمریکا در اروپا و سایر نقاط به شدت برای جلوگیری از تصویب این قوانین تحریمی تلاش کرده است»

و روزنامه ایندپیندنت چاپ انگلیس اقدام آمریکا را نوعی قلدری در صحنه بین‌المللی محسوب کرد.

کویا در تجارت جهانی نقش در محور توجهی ندارد. می‌ماند ایران و لیبی. بواقع تجارت با ایران و لیبی به تنهایی آنقدر مهم است که حتی انگلیس را وادار به جبهه‌گیری در مقابل آمریکا کند؟

تحریم علیه لیبی و ایران از مدتها قبل اجرا شده است. اگر تعدادی از شرکتهای اروپایی یا این دو کشور

معاملاتی داشته‌اند و مشمول تحریم‌های ثانویه هم شوند، باز موضوع چندان مهم نیست که اروپائیان در برابر آمریکا صف‌آرایی کنند. پس موضوع باز می‌گردد به همان اهداف نهانی و نهانی آمریکا و اسرائیل که البته اینک دیگر به تمام و کمال در پرده ابهام نیست.

اروپائیان- خصوصاً اروپای واحد- از زکود و بیکاری مزمن در عذابند. همین یک ماه قبل بود که دولت آلمان- این غول اقتصادی اروپا- مجبور شد قوانین حمایت‌های اجتماعی خود را مورد تجدیدنظر قرار دهد و برنامه‌ای را (که البته هنوز تصویب نشده)

خریدهای تسلیحاتی آنها را نیز ارائه دهیم اما برای احتراز از طولانی شدن موضوع، از آن صرف‌نظر کردیم.

همین آمار مختصر شده از یک حاکی است تولید ناخالص ملی این کشورها در سال ۹۴ حدود ۲۶۱/۳ هزار میلیون (از جمع تولید ناخالص ملی ۵۸۸ هزار میلیون دلاری مجموع اعضای اوپک) و ذخایر نفتی شناخته شده آنها حدود ۶۵۴ میلیارد بشکه (از مجموع ۷۸۰ میلیارد بشکه کل ذخایر اوپک) بوده است. (۴)

البته در مورد ذخایر نفت کشورمان باید یادآور شویم پس از کشفیات دو سال اخیر ذخایر شناخته به فراتر از ۱۱۰ میلیارد بشکه افزایش یافته است (۵) بر ذخایر عظیم نفتی کشورهای حوزه خلیج فارس (۶۵۴ میلیارد بشکه از ۷۸۰ میلیارد بشکه کل اعضای اوپک) باید ذخایر عظیم گاز آنها را هم بیفزاییم مجموع این ارقام، باضافه یک بازار مصرف فراتر از صد میلیون تری که برخی از آنها بالاترین قدرت خرید را هم دارند آنقدر جذابیت دارد که حتی بین عموزادگان ساکن در لندن و واشنگتن ایجاد اختلاف کند!

بگذریم که راه طبیعی دسترسی به بازار بکسر و وسوسه‌انگیز کشورهای آسیای میانه هم از ایران می‌گذرد!

| نام کشور | جمعیت سال ۱۹۹۴ | تولید ناخالص ملی سال ۱۹۹۴ به قیمت‌های جاری بازار به میلیون دلار | ذخیره نفت به میلیون بشکه (۱۹۹۴) |
|-------------------|----------------|---|---------------------------------|
| الجزایر | ۲۷/۶۶۷/۰۰۰ | ۴۲/۲۲۰ | ۹/۹۷۹ |
| کابن | ۱/۳۳۵/۰۰۰ | ۶/۴۵۰ | ۲/۳۴۹ |
| اندونزی | ۱۹۲/۷۱۲/۰۰۰ | ۱۷۱/۲۷۶ | ۵/۱۲۹ |
| ایران | ۶۲/۰۸۲/۰۰۰ | ۲۵/۲۲۳ | ۹۲/۲۰۰ |
| عراق | ۲۱/۶۲۷/۰۰۰ | ۲۲/۵۰۰ | ۱۰۰/۰۰۰ |
| کویت | ۲/۵۴۴/۰۰۰ | ۲۳/۵۰۰ | ۹۶/۵۰۰ |
| لیبی | ۵/۲۲۶/۰۰۰ | ۲۲/۱۲۹ | ۲۲/۸۰۰ |
| نیجریه | ۱۲۸/۷۵۷/۰۰۰ | ۳۱/۰۰۰ | ۲۰/۹۹۱ |
| قطر | ۰/۴۲۸/۰۰۰ | ۷/۲۵۲ | ۳/۷۷۶ |
| عربستان سعودی | ۱۶/۲۷۱۶/۰۰۰ | ۱۲۵/۷۱۴ | ۲۶۱/۲۷۶ |
| امارات متحده عربی | ۲/۷۵۲/۰۰۰ | ۴۶/۷۷۵ | ۹۸/۱۰۰ |
| ونزوئلا | ۲۱/۱۸۰/۰۰۰ | ۵۵/۰۳۷ | ۶۲/۸۷۷ |
| اکوادور | ۰۰۰ | ۰۰۰ | ۰۰۰ |
| جمع | ۰۰۰ | ۵۸۸/۰۸۷ | ۷۸۰/۱۷۴ |

فرصت تاریخی استثنائی

غربی‌ها پس از جنگ جهانی دوم توافق کرده‌اند خون همدیگر را نریزند. آنها تضاد منافع خود را با ایجاد جنگ‌های منطقه‌ای و ریختن خون دیگران حل و فصل می‌کنند. بنابراین یک خطر بالقوه اوضاع جدید، ایجاد کانوهای جدید بحران دو منطقه است.

شاید لازم باشد این فرضیه را هم در نظر داشته باشیم که امکان دارد اروپا و آمریکا سرانجام به تفاهمی برسند. گرچه این فرضیه قابل نفی کردن نیست، اما عمق بحران اقتصادی در آمریکا و اروپا بقدری زیاد است که نمی‌توان انتظار داشت یک طرف برای احتراز از تشنج به سود طرف دیگر عقب‌نشینی کند. بحث بر سر بقای این دولت‌هاست. و اینها دولت‌هایی هستند که نمی‌توانند از مردم خود بخواهند تن به ریاضت اقتصادی بدهند، بی‌آنکه شاهد شورش‌های ویرانگر اجتماعی باشند. (به اعتصاب‌های فلج کننده، فراگیر و طولانی زمستان گذشته در فرانسه بنگرید) (۶)

براین اساس باید انتظار داشت متحدان دیروز، رقبای آشتی‌ناپذیر آینده شوند. رقابتی که می‌تواند به سود کشورهای منطقه تمام شود. البته مشروط بر این

ارائه کند تا بتواند به یک صرفه‌جویی چهل و شش میلیارد دلاری در هزینه‌های خود تامل شود. وضع دیگر قدرتهای اروپایی هم خود به خود مشخص است!

این اروپائیان بدون تردید تصویر هراس‌آور روزگاری را پیش چشم مجسم می‌کنند که آمریکا، با سپر قرار دادن اسرائیل مهم‌ترین و پر رونق‌ترین بازارهای جهانی را تحت کنترل فائمه خود بگیرد. پس، بدین لحاظ تمام امکانات خویش را به کار خواهند گرفت تا مانع یکه‌تازی آمریکا و اسرائیل در منطقه شوند.

جدولی که در متن همین نوشتار چاپ شده نشان می‌دهد اگر یک قدرت به تنهایی خلیج فارس و کشورهای واقع بر سواحل آن را به عنوان حوریم اقتصادی خویش تحت اختیار بگیرد چه بازار وسیعی را تحت کنترل خود درآورده است. برخی ارقام این جدول که براساس گزارشهای آماری سالانه دبیرخانه اوپک تهیه شده قابل تعمق است. گرچه امکان داشت ما آمار واردات کشورهای حوزه خلیج فارس و نیز

اجتهای

که رهبران کشورهای واقع در این منطقه حساس جهان واقع بینی را جایگزین خیالپردازی کنند. اگر این رهبران روند حوادث دو دهه اخیر و پیش تر از آن در خاور میانه را از یاد نبرده نباشند قطعاً به این نتیجه گیری خواهند رسید که از این پس باید منافع خویش را در همیاری های منطقه ای جستجو کنند. این رهبران نباید قریب فرتیه توسعه طلبی خیالی ایران را بخورند، و یا برای مقابله با توسعه طلب متجاوزی چون صدام، سپر امنیتی آمریکا را ایمن ترین پناهگاه برای خود بپندارند. آنها باید به این نتیجه برسند حفظ امنیت و ثبات منطقه و مهار افرادی چون صدام حسین در گزری برقراری یک نظام امنیتی منطقه ای است که در آن برای هیچ بیگانه ای نقشی مشابه نقش یک قلم پیش بینی نشده باشد.

تضاد منافع آمریکا با متحدان غربی آن امکان می دهد کشورهای خاورمیانه بتوانند از نفوذ و امکانات اروپای غربی و حتی ژاپن و دیگران برای مهار اقدامات تهاجمی و توسعه طلبانه آمریکا و اسرائیل بهره بگیرند. اگر کشورهای صنعتی متقاعد شوند در یک فضای عاری از تنش، هم جریان نفت از خلیج فارس ادامه خواهد یافت، و هم بازوهای این منطقه در شرایط رقابتی، بی هیچ تبعیضی به روی همه گشوده خواهد بود، آنگاه نیرومندترین ترمز برای متوقف کردن لکوموتیو توسعه طلبی آمریکا و اسرائیل بکار خواهد افتاد.

در منطقه نیز هیچ کشوری نباید نقش قلم و رهبر را ایفا کند. نباید زمینه برای ایجاد این سوء تفاهم فراهم شود که اگر قلم های ساکن در آن سوی اوقیانوس از صحنه خارج شوند، قلم جدیدی در منطقه سربر خواهد آورد. بگذاریم عربستان سعودی همچنان خویش را رهبر و قلم اعراب بپندارد؛ و بگذاریم در عمل مشخص شود این قلمیومیت، قلمیومیتی درجه دوم و به نیابت از ایالات متحده است. بگذاریم زمان کار خویش را انجام دهد.

گذشت زمان نشان داده و در آینده با وضوح بیشتری نشان خواهد داد که منطقه واقعی خطر در کجا قرار دارد؟ اعراب اینک مهتعد پذیرش این واقعیت هستند که سرگرم بودن آنها به مجادلات داخلی و منطقه ای چه به روزگارشان آورده است. بگذاریم اعراب خود دریابند که دریافته اند اگر به واقع گرایی و همیاری منطقه ای روی نیابند، دیری نخواهد پایند که معلوم خواهد شد برنامه جایگزین کردن اسرائیل بزرگ اقتصادی به جای اسرائیل بزرگ جغرافیایی (موضوعی که در کنفرانس واشنگتن عنوان شد) یک نیرنگ بزرگ دیگر بوده است.

آنچه به کشور ما مربوط می شود سود جستن از شرایط روانی جدید است. در همکاری با اعراب باید بگوئیم آنان را با واقعیات آشنا کنیم. اعراب باید این موضوع را دریابند سود حاصل از بروز هرگونه تنشجی در خلیج فارس نهایتاً به جیب دیگران سرازیر

خواهد شد.

در رابطه با اروپائیان و دیگران باید کوشش های ما حول ختنی سازی تبلیغات سازمان یافته واشنگتن و تل آویو متمرکز شود. آنان تروریسم-سلمان رشدی و کوشش ایران برای دستیابی به سلاح های هسته ای را محور اصلی بمباران تبلیغاتی علیه ایران قرار داده اند.

چنانکه گفته شده است، حکم ارتداد این نویسنده موضوعی است وابسته به شریعت اسلام و عده ای از علمای مذهبی مسلمان غیر ایرانی- اعم از اهل تسنن یا شیعیان- نیز همین حکم را داده اند. اجرای آن حکم در دستور کار دولت ایران قرار نداشته است. این یک حکم شریعتی است که هر فرد مسلمان می تواند آن را اجرا کند؛ بنابراین ماجرای مسلمان رشدی موضوعی مختص و مربوط به ایران نیست؛ پس چرا باید اجازه دهیم از موضوعی که به همه مسلمانان مربوط می شود به عنوان حربی تبلیغاتی علیه موجودیت و منافع کشور ما استفاده شود؟ در این زمینه اتخاذ یک رویه واحد از سوی مقامات صاحب صلاحیت و شأن، و الزام همگانی به متابعت از آن می تواند بهانه را از دست برنامه ریزان تبلیغاتی بیگانه علیه ایران بگیرد.

در زمینه تروریسم و سلاح هسته ای هم باید رویه ای دیگر اتخاذ کنیم. تاکنون قاعده بر این بوده که دیگران اتهام زده اند و ما در حالت انفعالی فقط کوشیده ایم رفع اتهام کنیم. بیاینم پس از این، هرگاه اتهامی در این زمینه زده شد ما هم در مقام مدعی قرار بگیریم و مطالبه سند و مدرک کنیم.

در آرژانتین مرکز یهودیان منفجر می شود و عامل آن را ایران معرفی می کنند؛

پایگاه نظامی آمریکا در عربستان منفجر می شود، آن را به حساب ایران می گذارند؛

و... در این مواقع، ما فقط موضع تدافعی می گیریم. چرا نباید از اتهام زندگان مدرک بخواهیم؟ و چرا نباید در صورت عدم ارائه مدرک، علیه ایشان در مجامع بین المللی طرح دعوا کنیم؟ چرا با وجود یک دستگاه عظیم و پر هزینه تبلیغاتی در کشور، ما قادر نیستیم در افکار عمومی جهانیان تأثیرگذاری داشته باشیم.

در ارتباط با اروپا- ژاپن و دیگر قدرتهای جهانی بزرگترین ضعف ما ضعف تبلیغاتی است. وضع چنان است که گویی این همه امکانات و هزینه های هنگفت فقط باید برای تغذیه فکری مردم ایران صرف شود. در ارتباط با کشورهای اروپایی که اینک رو در روی آمریکا صف آرایی کرده اند، حل مشکلات بالا می تواند زمینه ساز شرایطی باشد که ما بتوانیم فشارهای موجود در مرزهای جنوب کشورمان را ختنی کنیم و یا به حداقل کاهش دهیم.

یک نکته حساس این است که نباید در ارزیابی جبهه گیری اروپائیان علیه ایالات متحده دچار همان اشتباهی شویم که فتحعلی شاه در مورد وعده های

ناپلئون راجع به حمایتش از ایران در برابر ارتش روسیه تزاری شد. باید این اصل را همواره در نظر داشته باشیم که عدم همکاری اروپائیان با آمریکا در مورد تحریم های تجاری، ناشی از همدردی ایشان با ایران یا لیبی و کوبا نیست، بلکه ریشه در منافع منطقه ای و جهانی آنان دارد. اما بهر تقدیر این جبهه گیری فرصتی ایجاد کرده تا دستگاه دیپلماتی کشور بتواند با مانورهای ماهرانه و به موقع امتیازاتی در راستای منافع ملی ما کسب کند.

رکتور بگوئیم... نباید دست و پای خود را گم کنیم و بپنداریم حال که اروپای واحد در برابر آمریکا جبهه گرفته، پس روست که امتیازاتی بدهیم. تعهداتی بسپاریم و از تغییر رفتارهای همین اروپائیان در آینده غافل بمانیم.

در تاریخ ملتها فرصت هائی استثنائی پیش می آید که میزان بهره گیری از آنها به هوشمندی، سرعت عمل و ظرافت اندیشه رهبران آن ملتها بستگی دارد. اینک یکی از همین فرصت ها فراروی ما قرار دارد. نه فقط در جنوب، بلکه در شرق و غرب و شمال هم!

جهان در آستانه قرن ۲۱ در حال گذر از مرحله ای به مرحله ای دیگر است. روند وقایع اکنون به سود کشور ما است. می توانیم خود را از زیر بار فشارهای قدرتها و ابرقدرت ها برهانیم و سرگرم سازندگی خویش شویم. می توانیم با تعدادی از کشورهای همجوار اساس یک همکاری همه جانبه را پایه ریزی کنیم.

در پاکستان و افغانستان، و در کشورهای شمالی فرصتها در انتظار اقدامات ما هستند تا شکوفا شوند. یک جغرافیای اقتصادی و فرهنگی وسیع و طبیعی در ورای مرزهای رسمی ایران وجود دارد که اگر بخواهیم، می توانیم در آن حضور فعال و همه جانبه داشته باشیم. خود بهره بگیریم و به دیگران نیز سود برسانیم.

راجع به تحولات انجام شده و دیگرگونیهایی محتمل آینده در جنوب کشور نشانه هائی ارائه کردیم. اگر فرصت دست دهد تحلیلی نیز در مورد واقعیات جاری در کشورهای شرقی و شمالی ایران نیز

ارائه خواهیم کرد.

۱- دکتر جرج دیب (استاد حقوق بین الملل در دانشگاه لبنان)، میزگرد جریان بازنگری در روند صلح خاورمیانه و آینده منطقه. فصلنامه خاورمیانه، بهار سال ۱۳۴۷، ص ۲۴

۲ و ۳- همان منبع ص ۲۵
۴- زحمت استخراج این آمار را آقای حسن حافظی خبرنگار و کارشناس اوپک و آموزگاری متحمل شده اند. انشا الله از ایشان سپاسگزاریم. شماره ۵۹، همین ماهنامه، صفحه ۲۶ (در قره آمار، و دو شاخ بلند)

۶- برای دوک این واقعت به مقاله تحلیل دکتر منصور تاراجی که با عنوان اقتصاد غرب در ژرفای بحران، در همین شماره چاپ شده مراجعه کنید.